

بررسی تحلیلی نوآوری‌های اصولی شیخ انصاری

قربان‌علی فکرت لعلی^۱

چکیده

شیخ اعظم انصاری نقطه عطفی در معارف فقهی شیعه محسوب می‌شود. فقه معاصر شیعه به شدت متأثر از نوآوری‌ها و چشم‌اندازی است که او در اصول فقه ترسیم نمود. این امر ایجاب می‌کند که آثار و اندیشه‌های وی با نگاه تحلیلی - انتقادی از چشم‌انداز امروز به خوانش گرفته شود، زیرا مفاهیم، اندیشه‌ها و روش‌شناسی که او ترویج نمود در پیدایی وضعیت فقهی - حقوقی امروز ما تأثیرگذار است. دستیابی به این امر مهم کاربست روشی را می‌طلبد که هم مطالعه دقیق مبانی و اصول و مفروضات را در کانون وجهه همت خویش قرار داده باشد و هم بررسی زمینه‌های فکری را از نظر دور نداشته باشد. نوشتار فرارو ضمن نگاه اجمالی به زندگی و زمینه و زمانه فکری شیخ اعظم، نخست آراء و اندیشه‌های اصولی وی را به صورت گذرا بررسی نموده است و سپس به نوآوری‌ها و دستاوردهای وی در این عرصه پرداخته است. از میان پرشمار نوآوری مفهومی و نظری شیخ اعظم، دو قاعده «حکومت» و «ورود» و صورت‌بندی جدید وی از مباحث علم اصول - به‌ویژه مباحث عقلی - از مهم‌ترین ابتکارات وی معرفی شده است.

واژگان کلیدی: شیخ انصاری، اندیشه‌های اصولی، نوآوری‌های اصولی، حکومت و ورود.

مقدمه

علم اصول فقه یکی از علومی است که در دامان فرهنگ و تمدن اسلامی سر برنمود و شکوفا شد. عالمان مسلمان و به‌ویژه عالمان شیعی با مراجعه به کتاب آسمانی (قرآن) و سنت و سیره معصومین^(ع) و ژرف‌نگری در آن منابع و با به‌کارگیری عقل سلیم نظام معرفتی‌ای را تأسیس نمودند که اینک به علم «فقه» نام‌بردار است. در تعریف علم فقه به اقتضا از مرحوم صدر می‌توان گفت که علم فقه «علم عملیه استنباط حکم شرعی است».

استنباط احکام شرعی از منابع مربوط از همان بدو تأسیس ضرورت تدوین دستگاه معرفتی سامانمند شامل اصول، مبانی، مفاهیم و روش‌هایی را ایجاب می‌نمود که بعدها با فاصله‌گیری از عصر حضور معصومین^(ع) خود به علم بالان و شکوفای بدل شد: «علم اصول فقه» که من بعد به اختصار علم اصول خوانده خواهد شد. مطابق یک تعریف رایج، علم اصول «علم به عناصر مشترک در عملیه استنباط احکام شرعی است».

این علم از بدو تولدش که شاید با رساله «التذکره فی اصول الفقه» شیخ مفید هم‌زمان باشد تا دوران معاصر به‌رغم همه فراز و فرودها فی‌الجمله سیر تکاملی داشته است. در این فرایند عالمان و فقیهان بزرگی مساهمت و نقش‌آفرینی داشته‌اند، اما نقش عالم بزرگ اصولی شیخ اعظم انصاری به‌یقین بی‌بدیل است. شیخ انصاری هم در فقه شیعه و هم در مباحث و مطالعات اصولی چهره دوران‌ساز بی‌بدیلی است که تا دوران معاصر و شاید تا آینده‌ای نامعلوم، عالمان و فقیهان بر سر سفره موشکافی‌ها، مفهوم‌پردازی‌ها و نوآوری‌های منحصر به فرد او مهمان باشند.

زندگی‌نامه شیخ اعظم

شیخ انصاری^(ص) که به شیخ اعظم نیز معروف است، نام کاملش شیخ مرتضی بن محمد امین انصاری دزفولی از علمای طراز اول شیعه در قرن ۱۳ قمری است. او در ۱۸ ذی‌حجه سال ۱۲۱۴، در روز غدیر، در دزفول به دنیا آمد. معروف است که نسب وی به جابر بن عبدالله انصاری، از صحابه حضرت پیامبر^(ص) می‌رسد.

مرتضی انصاری از کودکی علاقه وافر به فراگیری و دانش‌اندوزی داشت. برخلاف هم‌سن‌وسالانش از همان آوان کودکی و نوجوانی به مطالعه و کتاب‌علاقه‌افر داشت. وی ادبیات عرب و مقدمات را نزد پدرش و دانشوران دزفول فراگرفت و فقه و اصول و دوره سطح را نزد شیخ حسین انصاری (عموزاده‌اش) آموخت. او برای تکمیل دروسش، در سال ۱۲۳۲ به همراه پدرش به عتبات (کربلا و نجف) سفر کرد. شیخ مرتضی چهار سال از محضر سید مجاهد و شریف العلماء که ریاست حوزه کربلا را عهده‌دار بود، بهره برد. در سال چهارم، شیخ به زادگاهش دزفول بازگشت، اما پس از یک سال بار دوم به شوق ادامه تحصیل به عتبات رفت و یک سال از مجلس درس شیخ موسی فرزند شیخ جعفر کاشف الغطا بهره برد. مقارن با آن ایام عوامل داود پاشا حاکم سنی مذهب عثمانی کربلا و نجف را محاصره کرده بودند. شیخ مرتبه دوم بیش از دو سال در عتبات توقف نکرد و به موطن و زادگاهش بازگشت. در این آوان وی ۲۵ ساله بود و با صبیبه استاد سابق خود - شیخ حسین - ازدواج نمود.

شیخ در زادگاهش مصداق کامل انسان آواره‌ای بود که به دنبال گمشده‌ای خود بی‌آرام و قرار از شهری به شهری و از مدرسه‌ای به مدرسه‌ای مدام در رفت‌وآمد و گشت‌وگذار بی‌وقفه بود. آری او انسان متواضع و فراگیر سخت‌کوش و خستگی‌ناپذیری بود که از هر گلی و از هر خرمنی با دقت و وسواس خاص و پشتکار مثال‌زدنی توشه برمی‌گرفت. مسافرت علمی شیخ انصاری نزدیک به پنج سال طول کشید که از هر نظر توأم با برکات و دستاوردهای ارزنده بود و خاصه درک محضر فقیه ادیب و شاعری همچون ملا احمد نراقی. در بازگشت به دزفول نخست مجلس درس و بحثی ترتیب داد اما درگذشت پدرش در سال ۱۲۴۸ به دلیل بیماری و با، بار دیگر شوق سکنی در عتبات عالیات و درک فضای علمی و معنوی آن سامان، جان شعله‌ور شیخ را ناگزیر از مهاجرت نمود و او این بار رحل اقامت در کربلا و سپس در نجف افکند و هرگز به موطن خود باز نگشت.

شیخ انصاری در کربلا مدتی در جلسات درس و بحث شیخ علی فرزند شیخ جعفر کاشف الغطاء حاضر شد و زمان اندکی نیز محضر شیخ محمدحسن صاحب جواهر را درک نمود و در نهایت به خاطر توانایی‌ها و شایستگی‌های علمی و اخلاقی که از خود به

نمایش گذاشت، صاحب جواهر او را در سال ۱۲۶۶ زعیم و رئیس حوزه علمیه نجف بعد از خود معرفی نمود. شیخ انصاری از سال ۱۲۶۶ ق. تا هنگام وفات ۱۷ جمادی الثانی سال ۱۲۸۱ ق. زعامت حوزه علمیه نجف را عهده‌دار بود و مورد تکریم و احترام علما و حوزه‌های علمیه شیعی در عراق و خارج از عراق بود.

شیخ اعظم^(۳) از محضر اساتید متعددی بهره برد. مهم‌ترین آنان عبارت‌اند از: شیخ حسین دزفولی شاگرد صاحب ریاض، سید محمد مجاهد از شاگردان وحید بهبهانی، ملا احمد نراقی صاحب مستند الشیعه، شیخ موسی کاشف الغطاء، شیخ علی کاشف الغطاء و شیخ محمدحسن صاحب جواهر.

شاگردان

شیخ انصاری به دلیل تحریر ویژه که در دو علم فقه و اصول به دست آورده بود، شاگردان زیادی را که شمار آن‌ها به ۵۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر در کتب رجالی و تاریخی ثبت شده‌اند، تربیت نمود. در میان آنان شخصیت‌های نامی برجسته‌ای قرار داشتند که از آن جمله‌اند: میرزا محمدحسن شیرازی، صاحب فتوای تحریم تنباکو، شیخ جعفر شوشتری، میرزا حبیب‌الله رشتی، صاحب بدائع الافکار و رساله اجاره و غضب، سید حسین کوه‌کمره‌ای تبریزی، صاحب آثار فراوان و استاد حوزه نجف، شیخ محمدحسن مامقانی، صاحب کتاب ذرایع الاحکام فی شرح شرائع الاسلام و کتب دیگر. شیخ محمدکاظم خراسانی، صاحب کفایة الاصول، ملا حسینقلی همدانی، صاحب منظومه حاج ملا هادی سبزواری، میرزا حسین خلیلی تهرانی، جمال‌الدین افغانی، بنیان‌گذار وحدت مسلمین و مبارزه علیه استعمار خارجی، سید ابوالقاسم خوانساری، سید محمدابراهیم بهبهانی، آخوند ملا قربان‌علی زنجانی، علامه شیخ مرتضی ریزی، میرزا محمد آشتیانی، میرزا ابوطالب زنجانی و حاج آقا رضا همدانی صاحب کتاب مصباح الفقیه.

آثار

شیخ انصاری افزون بر تدریس و تعلیم، محقق و مؤلف بزرگی نیز بود. برخی از مهم‌ترین آثار او عبارت‌اند از: ۱- کتاب رسائل (در علم اصول فقه) معروف به فرآند الاصول ۲-

کتاب المکاسب (در خصوص مسائل کسب و تجارت) ۳- کتاب الصلاة - کتاب الطهارة
۵- رساله‌ای در تقیه ۶- رساله‌ای در رضاع و نشر حرمت آن ۷- رساله‌ای در قضاء میت
۸- رساله‌ای در مواسعه و مضایقه ۹- رساله‌ای در عدالت ۱۰- رساله‌ای در مصاهره ۱۱-
رساله‌ای در ملک اقرار ۱۲- رساله‌ای در تبیین قاعده لاضرر و لاضرار ۱۳- رساله‌ای در
خمس ۱۴- رساله‌ای در زکات ۱۵- رساله‌ای در خلل صلوة ۱۶- رساله‌ای در ارث ۱۷-
رساله‌ای در تیمم ۱۸- رساله‌ای در قاعده تسامح ۱۹- رساله‌ای در باب حجیت اخبار ۲۰-
رساله‌ای در قرعه ۲۱- رساله‌ای در متعه ۲۲- رساله‌ای در تقلید ۲۳- رساله‌ای در قطع و
جزم ۲۴- رساله‌ای در ظن ۲۵- رساله‌ای در اصالة البرائة ۲۶- رساله‌ای در مناسک حج
۲۷- حاشیه‌ای بر مبحث استصحاب ۲۸- حاشیه‌ای بر نجات العباد ۲۹- رساله عملیه
۳۰- کتابی در علم رجال ۳۱- تألیفی در اصول الفقه ۳۲- حواشی بر عوائد نراقی ۳۳-
حاشیه‌ای بر بغیة الطالب ۳۴- اثبات التسامح فی ادلة السنن ۳۵- التعادل و التراجیح
۳۷- رساله‌ای در تیمم ۳۸- رساله‌ای در خمس.

زمینه و زمانه شیخ انصاری

شیخ انصاری در پایان دوره‌ای زیست و پا به عرصه فقاہت و اجتهاد نهاد که دو مکتب
عمده اخباری و اصولی در جدال سخت با یکدیگر به سر می‌بردند. اخباریان در اوایل
قرن یازدهم هجری به رهبری فکری محمدامین استرآبادی به صحنه آمدند و یک قرن
حاکمیت فکری با آنان بود در نیمه دوم قرن دوازدهم این حاکمیت به دست توانای وحید
بهبهانی از هم گسست و فروریخت. در آن روزگار تفکر اصولی در پرتو آراء و اندیشه‌های
استوار وحید بهبهانی قوت و رونق دیرین خود را باز یافت. پس از وی نیز سه نسل از
شاگردان مکتب او که انصاری در رأس سومین نسل بود تلاش‌های آن مرد بزرگ را در
حدود نیم‌قرن دنبال کردند و آن را به اوج رساندند. باین همه، بودند کسانی که در حفظ یا
اعاده حاکمیت اخباریگری می‌کوشیدند. از جمله: میرزا محمد معروف به محمد اخباری
(م: ۱۲۳۳ هـ. ق). اصولیان با او به مخالفت برخاستند به‌ویژه شیخ جعفر کاشف الغطاء
و سید محمد مجاهد. اینان محمد اخباری را در محاصره نقد و ایرادهای خردمندانه
خویش قرار دادند و عرصه فکری را بر او تنگ کردند. ازاین‌روی حرکت وی نافرجام ماند

و مکتب اخباریگری پس از او تقریباً منقرض شد. دو حوزه کربلا و کاظمین که مرکز این گرایش بودند به تفکر اصولی روی آوردند. بنابراین روزگار علمی شیخ انصاری پس از ستیز پر دامنه اصولیان و اخباریان و پیروزی تفکر اصولی به کوشش و حید بهبهانی (م: ۵۰۱۲ هـ. ق) و شاگردان برجسته وی آغاز شد. در این زمان، زمینه برای پذیرش افکار اجتهادی و اصولی از هر جهت فراهم بود. در حقیقت ظهور شیخ انصاری بزرگ‌ترین توفیق برای نتیجه‌گیری از نیم‌قرن تلاش اصولی بهبهانی و شاگردان او بود. از این روی با ظهور این شخصیت بزرگ در فقه و اصول جنبشی پدید آمد که برتری تفکر اصولی برای همیشه پایدار گردید.

شیخ انصاری و پایه‌گذاری مکتب اصولی

فقیهان و اصولیان پس از شیخ انصاری بر این رأی اتفاق دارند که وی در اصول مکتب جدیدی را پایه‌گذاری کرده است. میرزا محمدحسن آشتیانی، شاگرد برجسته شیخ انصاری و صاحب کتاب (بحر الفوائد) می‌نویسد: «فانّ ما ذکرنا من التحقیق رشحه من رشحات تحقیقاته و ذّه من ذّات فیوضاته اّدام اللّٰه افضاله و اظلاله فلا تحسبته غیر خبیر بهذه المطالب الواضحه کیف و هو مبتکر فی الفن بما لم یسبقه فیہ سابق.»؛ آنچه از تحقیق ذکر کردیم قطره‌ای تراویده از دریای تحقیقات وی و ذره‌ای از ریزش‌های علمی او است. خداوند سایه و برتری او را دوام بخشد. پس گمان نبرید که وی به مطالب روشنی این چنین آگاه نیست. چگونه آگاه نباشد حال آن‌که در این دانش مبتکر است و هیچ‌کس از پیشینیان در این ابتکار بر او پیشی ندارند.

سید محسن امین درباره او می‌نویسد: «الشیخ مرتضی بن محمد امین الدزفولی الانصاری النجفی الأستاذ الامام المؤسس شیخ مشایخ الامامیه». شیخ مرتضی فرزند محمد امین دزفولی انصاری استاد، پیشوا، مؤسس و سرآمد بزرگان شیعه است. برای به تصویر کشیدن نوآوری‌های اصولی و فقهی شیخ اعظم لازم است که نخست مبانی فکری او را بررسی کنیم و سپس نوآوری‌های وی پرداخته خواهد شد.

مبانی فکری

همگان شیخ انصاری را به اتقان و بداعت در فکر و اندیشه‌های اجتهادی می‌شناسند؛ دانشوری سرآمد پرفراز و در اوج با اندیشه‌هایی ژرف و بارور. زوایای دیدگاه‌های فقیهان را موشکافانه می‌کاود و منابع و ادله احکام را به دقیق‌ترین شکل ممکن و ژرف‌کاوانه بررسی می‌کند، استنباط را به استدلال و امی‌گذارد و اجتهاد هر حکم شرعی را بر مبانی استوار بنیان می‌نهد. با این همه تعبد، ورع و تقوای دینی، قوت تفکر و تعقل را از او نمی‌ستانند، بلکه در آمیزشی مکمل و همگام وی را به کشف و استنباط نهای احکام می‌رساند. استدلال جویی و ژرف‌اندیشی را فرهنگ فقه و برآمده از متن دین می‌داند. در برداشتی فقهی از این حدیث: «انتم افقه الناس اذا عرفتم معانی کلامنا» شما فقیه‌ترین مردمان هستید، آن‌گاه که ژرفای سخنان ما را بشناسید. اظهار می‌دارد: «والغرض من الروایة الحث علی الاجتهاد و استفراغ الوسع فی معانی الروایات».

امام^(ع) در این سخن می‌خواهد فقیهان را برانگیزد که برای فهم و درک احادیث به اجتهاد و نهایت تلاش روی آورند. شیخ انصاری در استنباط و اجتهاد احکام به قرآن و حدیث و قواعد و اصول کلی برآمده از آن دو تمسک می‌جوید. اساساً مکانیسم اجتهاد را در فقه شیعه به کار بستن صحیح همین قواعد و عام‌های قرآن و حدیث می‌داند: ان رَحَى الاجتهاد تدور علی العمل بالعمومات. چرخه اجتهاد بر محور کاربرد عمومات می‌چرخد. اجماع را با افزوده‌هایی می‌پذیرد و عقل را چه در کاربرد ابزاری آن و چه به‌مثابه منبع حکم در فقه حجت می‌داند.

تفصیل مبانی اجتهاد

پس از بیان اجمالی مبانی فکری شیخ اعظم اینک به تفصیل مبانی اجتهادی وی را برمی‌شماریم:

الف) قرآن

شیخ انصاری با اعتقادی که به حجیت ظواهر قرآن و قواعد برآمده از آن دارد، باور اخباریان را در عدم جواز استناد به این ظواهر، نادرست می‌شمارد. از همین روی سخن آنان را یکایک باز می‌گوید و به تفصیل به نقض و رد آن‌ها می‌پردازد. در اینجا مختصری

از رویارویی فکری شیخ انصاری با این گروه را یادآور می‌شویم تا طرز تفکر و مبانی اندیشه وی در چگونگی کاربرد آیات روشن شود. شیخ انصاری بر این بود که زیربنای تفکر گروه مخالف را دو دلیل تشکیل می‌دهد: الف) احادیث که از تفسیر به رأی نهی می‌کنند و درک و فهم معارف قرآنی را اختصاصی «من خوب به» قلمداد می‌کنند. ب) وجود عناصری در آیات قرآن مانند تقیید، تخصیص و مجاز. از نظر بسیاری از اخباریان وجود این عناصر که ما علم به وجود آن‌ها داریم و قابل نفی و تردید نیست باعث سقوط ظهور آیات می‌شود.

شیخ در جواب از استدلال نخست، به آن دسته از روایات و احادیث متوسل می‌شود که مفاد کاملاً مخالف با مفاد احادیث مورد نظر اخباریان دارد. شیخ در ادامه استدلال می‌کند که احادیث مورد استناد اخباریان جدای از اینکه بعضاً به لحاظ سندی مشکلاتی دارد اما به لحاظ دلالت نیز مدعای اخباریان را هم‌رسانی نمی‌کند، بل مواردی را نکوهش می‌کند که اخذ به ظواهر ابتدأ صورت پذیرفته باشد. پرواضح است که در ما نحن فیه اخذ به ظواهر قرآن پس از تحقیق و تفحص و بررسی قرائن (اعم از متصل و منفصل) عام و خاص، مطلق و مقید، ناسخ و منسوخ و... صورت می‌پذیرد. وانگهی از نظر شیخ اخباریان در مقام استدلال به ظاهر این احادیث متوسل شده است که می‌تواند خود محل پرسش واقع شود که چرا و به چه دلیل ظواهر اخبار و روایات - که مخالف با حجیت آن هستند - حجت است اما ظواهر قرآن نه.

در مقام پاسخ به استدلال دوم اخباریان، شیخ به درستی یادآور می‌شود که وجود عناصری مانند تخصیص و تقیید در قرآن، موجب سقوط ظهور آیات نمی‌شود، بلکه مجتهد را به فحص و شناخت بیش‌تر برمی‌انگیزد تا عوامل این تغییرها را به درستی بشناسد و سپس به استنباط حکم بپردازد.

شیخ انصاری عموم و ظهور آیات را در شمار ظنون خاص می‌شناسد و حجیت آن‌ها را از همین باب ثابت می‌داند. در مواردی که ظاهر آیه‌ای با دریافت‌های قطعی عقل ناهمگون باشد، تأویل آن را جایز می‌شمارد. تخصیص عام‌های قرآنی را به خبر واحد می‌پذیرد و دلیل آن را اجماع اصحاب و سیره متشرعه می‌داند؛ زیرا اعتقاد دارد که فقها،

همواره در مقابل عموم قرآن به خبر واحد عمل می‌کرده‌اند و این سیره تا زمان اصحاب استمرار می‌یابد و امامان، آنان را از این شیوه باز نداشته‌اند. این سخنان باور عمیق وی را بر جواز کاربرد آیات و قواعد کلی قرآن در اجتهاد احکام نشان می‌دهد. قرآن را کتاب فهم، استنباط، اجتهاد و منبعی جاوید برای دریافت احکام می‌داند و منشوری گویا که باید در عینیت فقه جاری و ساری باشد.

سنت

از مجموع سخنان شیخ انصاری، چنین دریافت می‌شود که وی احادیث را با سه شرط منبع حکم می‌شناسد:

۱. حدیث از امام صادر شده باشد. مسأله‌ای که در علم رجال مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

۲. امام^(ع) به‌صراحت درصدد بیان حکم شریعت باشد. از نظر شیخ اصل این است که امام و شارع در مقام بیان احکام است مگر اینکه در مواردی به‌واسطه قراین و شواهد خلاف آن ثابت شود. مآلاً نمی‌توان روایت و حدیثی را به خاطر احتمال تقیه و موارد از این دست کنار گذارد.

۳. مضمون و مدلول حدیث با فهم مجتهد از آن همسان باشد.

وجود این شرایط در حدیث، به کاربردن آن در عملیات استنباط اطمینان آور است و حکم برگرفته از آن دارای حجیت و اعتبار.

اجماع

معمولاً به‌صورت مبهم و سر بسته از اجماع به‌عنوان یکی از منابع اربعه احکام شرعی یاد می‌شود؛ اما کمتر به تعریف دقیق و مصادیق متعدد آن و اختلاف نظرهای که در حجیت و عدم حجیت آن مطرح است پرداخته می‌شود. شیخ انصاری ضمن موشکافی و تحلیل دقیق موضوع اجماع را یک دلیل علمی نمی‌شناسد و به آن به‌عنوان منبعی مستقل در فقه نمی‌نگرد. عبارتی که در آغاز سخن، درباره اجماع بیان می‌کند، حکایتی از ناباوری او به این دلیل است. بل العامة الذین هم الأصل له وهو الأصل لهم. اجماع، در تفکر

عامه اساس یافت و همان نیز اساس این تفکر شد. وی معنای اجماع را در فرهنگ فقه شیعه با آنچه که بار مفهومی این واژه است، متغایر می‌داند. بدین سبب، اطلاق آن را بر اتفاق‌های یادشده در کتاب‌های فقهی با عنایت و مسامحه می‌پذیرد. وی بر آن است که فقها اجماع را اتفاق تمامی عالمان یک عصر دانسته‌اند، ولی درباره هیچ‌یک از اجماع‌های ادعا شده اتفاقی این چنینی وجود ندارد. از این روی، برخی از فقها مانند شهید اول و محقق سبزواری، چون اجماع‌های یادشده فقها را با معنای ظاهر اجماع و تعریف آن، ناهمساز دیده‌اند، به توجیه آن‌ها دست زده‌اند. شاهد دیگری که دیدگاه انصاری را تأیید می‌کند، این‌که می‌بینیم فقها معیار حجیت و اعتبار اجماع را وجود رأی معصوم^(۲) در میان آرا دانسته‌اند و برآنند هر اتفاقی هر چند اندک که متضمن رأی امام^(۳) باشد، حجت است. بدین سان وی نتیجه می‌گیرد که واژه اجماع، در فقه شیعه به معنای شناخته شده آن (اتفاق کل) کاربردی ندارد، بلکه از آن معنایی منظور می‌شود که با دلیل (سنت) یکسان و هم‌افق است: «انّ الاجماع الاصطلاحی متضمن لقول الامام^(۴) فیدخل فی الخبر والحديث».

با این همه، از مطالعه مواردی که شیخ انصاری به این دلیل تمسک جسته است، دانسته می‌شود که وی اجماع محصل را حجت دانسته است، ولی حصول آن را غیرممکن می‌داند و حجیت اجماع منقول را به‌عنوان جزئی از پایه‌های یک دلیل در استنباط احکام می‌پذیرد. بدین گونه: وقتی مجتهدی، نقل اجماع را در مسأله‌ای به نیکی نگریست، اگر با تتبع درباره آن مسأله، اماره‌های دیگری به دست آورد که با اجماع یادشده همسانی داشته باشد و حکم آن را تأیید کند، در این صورت از مجموع نقل اجماع و شواهد همسان آن، رأی امام یا وجود دلیلی معتبر که نشان‌دهنده رأی معصوم است، کشف خواهد شد و آنگاه فقیه به گونه علمی به دلیل شرعی حکم، دست خواهد یافت.

عقل

بی‌تردید مهم‌ترین کتاب اصولی شیخ انصاری «فراند الاصول» است. این کتاب مطابق با سنت جاافتاده زمانه و عصری که شیخ اعظم در آن می‌اندیشید و می‌نوشت، به رشته تحریر در آمده است. از همین رو در خصوص دلیل عقل بابی مستقل به رشته تحریر

در نمی‌آید و به سخنانی پراکنده و کوتاه بسنده می‌شود. این کتاب گردآمده پنج رساله جداگانه: قطع، ظن، برائت، استصحاب و تعادل و تراجیح است. باین همه، خطا است اگر در دام این پندار بی‌اساس گرفتار آییم که شیخ برای عقل منزلت و ارج درخور و فراخور قائل نبوده است زیراوی پیش از نگارش این مباحث نظر خویش را درباره دلیل عقل در کتاب «مطارح الانظار» به‌گونه‌ای شامل و کامل مطرح کرده است. به‌رغم عدم پرداخت مستقل به مبحث عقل در کتاب فرآیند اصول شیخ به‌صورت جسته‌وگریخته دیدگاهش را پیرامون اهمیت و جایگاه عقل در استنباط احکام شرعی و در یک کلام در منظومه فقه شیعی به‌روشنی بیان می‌کند:

۱. در مبحث استصحاب در تبیین این مسأله که استصحاب، حکم ظاهری است یا حکم عقلی؟ تعریفی کامل از دلیل عقل، بیان می‌کند: «دلیل العقل هو حکم عقلی یتوصل به الی حکم شرعی» دلیل عقلی، حکمی عقلی است که به سبب آن به حکم شریعت دست می‌یابیم. علاوه همین تعریف را در چند جای این مبحث یاد می‌کند.
۲. در مبحث (قطع) از حجیت و اعتبار احکام عقلی سخن می‌گوید و با تفصیلی بیش‌تر دیدگاه عقلی خود را نشان می‌دهد.

شیخ انصاری مباحثی دقیق و ظرایف بسیاری را در باب عقل و در دفاع از عقل و حجیت آن، در جای‌جای آثارش متذکر شده است که در اینجا مجال پرداخت به همه آن موارد نیست؛ اما در مجموع و در مقام نتیجه‌گیری می‌توان گفت که وی ملازمه میان حکم عقل قطعی و نقل قطعی را پذیرفته است و مضافاً در مواردی که عقل قطعی در تعارض با دلیل نقلی افتد جانب عقل را محترم می‌شمرد و به تأویل دلیل نقلی ظنی و بازنگری آن اهتمام می‌ورزد. فقط در موارد که دلیل عقلی ظنی باشد و دلیل نقلی قطعی یا ظنی معتبر، وی جانب نقل را می‌گیرد.

با توجه به آنچه گفته آمد به دست می‌آید که شیخ انصاری مبانی فقهی و اصولی متعارف را حفظ کرده است و در این خصوص با بقیه عالمان اصول اختلاف نظر جدی ندارد. باین همه، اما بر اساس همین مبانی و اصول نوآوری‌ها و ابداعات خاصی را هم در حوزه مباحث اصولی و هم در حیطه موضوعات فقهی به دست داده است و از

همه مهم‌تر استدلال‌های نیرومندی برای درستی اصول و مبانی اصولیان در مخالفت با اخباریان تدارک نمود که باعث شد تفکر اصولی بیش از پیش بر صدر نشیند و روش مخالف آن به محاق فراموشی فرورد. در اینجا به برخی از مهم‌ترین نوآوری‌های شیخ انصاری در اصول و سپس در حوزه فقه اشاره خواهد رفت:

نوآوری‌های اصولی شیخ مرنضی انصاری

اگر ابتکار را، به معنای عام کلمه ابداع و تأسیس یک نظریه یا ارائه پردازی نواز مسائل علمی در نظر آوریم شیخ انصاری به حق با پشتکار و نیروی ابتکار و خلاقیت مثال‌زدنی که خاصه مردان بزرگ است توانست میراث علمی گذشتگان را به خوبی بازشناسد و با همین دست‌مایه، نوآوری کند. ابتکارهای اصولی وی که دستاورد بازشناسی و محصول روشمند کردن تفکر اصولیان پیشین است، میدان‌های بازی را در برابر آیندگان این علم گشود و تأثیری شگرف در گسترش و ژرفای دانش اصول به وجود آورد. در اینجا به اختصار برخی از مهم‌ترین نوآوری‌های اصولی وی را ذکر می‌کنیم. برای این کار نخست به تقسیمات کلی مباحث اصولی می‌پردازیم.

تقسیمات مباحث اصولی

مباحث دانش اصول، به طور عام، به دو بخش کلی تقسیم می‌شوند:

۱. مباحث الفاظ: این بخش به بحث و بررسی مسائلی اختصاص دارد که فقیه به کمک آن‌ها به فهم درست و صحیح معانی و مضامین الفاظ قرآن و حدیث دست می‌یابد؛ به عبارت دیگر در این بخش معانی تطابقی، تضمینی و التزامی یک واژه یا مفهوم و یا یک قضیه بررسی می‌شود.

۲. مباحث ادله عقلیه: در این بخش، سخن از: ملازمات عقلی احکام، ادله و منابع احکام و چگونگی اعتبار آن‌ها و بحث درباره اصول و عناصری است که فقیه در صورت دست نیافتن به حکم واقعی، با به‌کارگیری آن‌ها، احکام ظاهری شریعت را استنباط می‌کند. در پی تقسیمی که اصولی برجسته، شیخ محمدحسین اصفهانی (م: ۱۳۶۱ هـ. ق.)، معروف به کمپانی، انجام داد. بخش دوم نیز به سه بخش جداگانه تقسیم گردید:

۱. مباحث عقلیه.

۲. مباحث حجّت (حجج و امارات)

۳. مباحث اصول عملیه.

بنابراین، اصولیان در چهار بخش: (مباحث الفاظ)، (مباحث عقلیه)، (مباحث حجّت) و (مباحث اصول عملیه)، به پژوهش می‌پردازند. دانش اصول دارای بخش پنجمی نیز هست که تعادل و تراجیح نامیده می‌شود. در این بخش، صور تعارض دو دلیل متخالف به بحث گذاشته می‌شود و راه‌حل‌های آن تبیین می‌گردد.

بررسی و مطالعه آثار شیخ انصاری، در مباحث پنج‌گانه اصول، نشان می‌دهد وی، در مبحث نخست (مباحث الفاظ) جز آنچه اصولیان پیشین طرح و بررسی کرده‌اند، تفکر جدید و خاصی را دنبال نکرده است. البته در این‌که وی در این بخش نیز دارای آراء خاص خود است جای تردید نیست؛ مانند این رأی: تمام اصول لفظیه، مثل اصالة الحقیقه، اصالة العموم، اصالة الاطلاق و... به اصل عدم القرینه بازمی‌گردد. هیچ‌یک از این اصول، اصل مستقلی نیستند، زیرا در تمامی این موارد، در واقع شک در وجود قرینه صارفه است که آیا هنگام سخن قرینه‌ای برخلاف بوده یا نه؟ با جریان اصل عدم القرینه در همه این موارد، لفظ به معنای اصلی آن حمل می‌شود.

تأثیر و تحوّلی شگرفی که شیخ انصاری در اصول پدید آورد، به بخش دوم آن مربوط می‌شود: ملازمات عقلی، ادله احکام، حجّت‌ها و اصول عملی. در این بخش وی ظرفیت‌های عظیمی را به وجود آورد و به موفقیت‌های چشمگیری دست یافت. در حقیقت، ابداع و نبوغ وی در این مباحث، به‌ویژه در مبحث اصول عملیه، موجب شهرت او گردید. اندیشه‌های استوار وی، در این بخش، نقطه اوج دانش اصول شناخته می‌شود.

نوآوری‌های شیخ انصاری در حوزه مباحث عقلی

در این بخش شیخ مضاف بر روش پرداخت نوین، نوآوری‌های مفهومی و خلق معیارهای جدید، آراء و نظریه‌های بی‌سابقه‌ای را ارائه کرد. اینک چند نمونه‌ها از آن نوآوری‌ها ذکر می‌شود.

حکومت و ورود

حکومت و ورود، از ابتکارهای اصولی شیخ انصاری به شمار می‌آید. این نظریه که بار مفهومی خاصی را در دانش اصول دارد، از اهمیت و نقش کاربردی درخوری در حل تعارض ادله و استنباط احکام، برخوردار است. پیش از شیخ انصاری، زمینه‌هایی از این ابتکار وجود داشته است، ولی تنک‌مایه و بی‌شکل. گاه، فقیهان دلیلی را بر دلیلی دیگر مقدم می‌دیده‌اند، ولی این تقدم و برتری، بر پایه و اساسی که بعدها شیخ آن را قانونمند کرد، برای آنان مبهم و پوشیده بود. تقدم را می‌دانستند اما سبب و ضابطه آن را به درستی نمی‌شناختند. میرزا موسی تبریزی صاحب کتاب: «أوثق الوسائل» در این باره می‌نویسد: لیس فی کلمات العلماء من الحكومة والورود عین ولا اثر بمعنی عدم تعبیر هم بهما فی کلماتهم وان كانوا قد قَدَّموا الادلة اللفظية علی الاصول وكذا بعض الادلة اللفظية علی بعض مما كان بينهما وروداً وحكومة كتقديم ادلة العسر والضرر ونحوها علی الادلة المثبتة للتكاليف الا انهم لم يبيّنوا وجه التقديم».

در سخنان عالمان پیش از شیخ هیچ نشانه و اثری از «حکومت» و «ورود» یافت نمی‌شود؛ یعنی اینان، تعبیری این چنین در سخنان‌شان ندارند، گرچه دلیل‌های لفظی را بر اصول مقدم داشته و نیز برخی دلیل‌های لفظی را بر بعضی دیگر که میان آن‌ها ورود و حکومت است، مقدم دانسته‌اند، مانند تقدیم ادله نفی عسر و نفی ضرر و مانند این‌ها بر ادله‌ای که مثبت تکالیف هستند، اما هرگز جهت و سبب تقدم را بیان نکرده‌اند.

شیخ انصاری، با تواضع علمی خاص خود به آشنایی اجمالی فقیهان پیشین درباره آنچه وی «حکومت» و «ورود» می‌نامد، اذعان دارد. در رساله قاعده (لاضرر) پس از تبیین باور خود و اثبات حکومت دلیل لاضرر بر عموم سایر ادله، می‌نویسد: «و علیه جرت سیرة الفقهاء فی مقام الاستدلال فی مقامات لایخفی». سیره فقیهان نیز در مقام استدلال در برخی موارد بر همین حکومت دلیل لاضرر جاری است و این مطلب پوشیده نیست. سپس وی مواردی را یاد می‌کند که از آن‌ها معنای حکومت دانسته می‌شود: فقها برای ثبوت خیار غبن و نیز بعضی خیارهای دیگر بیع، به قاعده لاضرر استناد کرده‌اند، در حالی که عموم: (الناس مسلطون علی اموالهم) لزوم عقد را در آن موارد می‌فهماند.

معلوم می‌شود فقهای پیشین نیز، قاعده (لاضرر) را بر سایر ادله حاکم می‌دانسته‌اند و این خود نشان می‌دهد که مفهوم (حکومت) در نهان ذهن آنان وجود داشته است. از این روی، در این موارد به نتیجه‌ای رسیده‌اند که با نتیجه (نظریه حکومت) همسان است. در حقیقت، شیخ انصاری، این گونه نسبت سنجی‌ها را که فقیهان یکی از دو دلیل را بر دلیل دیگر ناظر می‌دیده‌اند و از همین روی آن را مقدم می‌دانسته‌اند بر پایه (نظریه حکومت) تفسیر می‌کند، بلکه این نظریه را تفسیری روشمند از همین باور می‌داند. صاحب جواهر، دانشمند معاصر شیخ انصاری، اگرچه در برخی موارد از تقدم به واژه (حاکم) تعبیر می‌کند، ولی هرگز از آن، حکومت به معنایی که شیخ می‌فهمید و طرح می‌کرد، دانسته نمی‌شود. بلکه تتبع و مشاهده این موارد، نشان می‌دهد، مراد وی از این واژه، مطلق تقدم دلیلی بر دلیل دیگر است. شیخ محمدرضا مظفر، در این خصوص می‌نویسد: هذا البحث من مبتكرات الشيخ الانصاري رحمة الله و قد فتح به باباً جديداً في الاسلوب الاستدلالي. این بحث از ابتکارهای شیخ انصاری رحمة الله علیه است و با تأسیس این بحث باب جدیدی در روش‌های استدلالی گشود.

تبیین نظریه شیخ

این نظریه، با این که نظریه‌ای است نو و شیخ بدان واقف است، ولی هیچ جا به تفصیل درباره آن سخن نمی‌گوید، بلکه در توضیح آن به سخنانی پراکنده در لابه‌لای مباحث بسنده می‌کند. البته اصولیان پس از او با تفصیلی درخور این نظریه را شکافته‌اند و تصویر دقیق و روشن تری از آن ارائه کرده‌اند.

مفهوم حکومت

والمراد بالحكومة ان يكون احد الدليلين بمدلوله اللفظي متعرضاً لحال دليل آخر من حيث اثبات حكم لشيء أو نفيه عنه. حکومت، یعنی این که یکی از دو دلیل به مدلول لفظی‌اش، متعرض حال دلیل دیگر شود، بدین گونه: یا حکم آن را برای موضوعی دیگر نیز ثابت کند یا نفی. در جای دیگر می‌نویسد: «ضابط الحكومة ان يكون احد الدليلين بمدلوله اللفظي متعرضاً لحال الدليل الاخر و رافعاً للحكم الثابت بالدليل الاخر عن بعض افراد موضوعه فيكون مبيناً لمقدار مدلوله» معیار حکومت این است که یکی از دو

دلیل به مدلول لفظی‌اش، در دلیل دیگر تصرّف کند و حکم ثابت آن را از بعضی افرادی که موضوع حکم هستند خارج سازد. پس دلیل (حاکم) بیان‌کننده قلمرو دلیل (محکوم) است. با مطالعه سخنان شیخ انصاری، درباره (نظریه حکومت) این نتیجه به دست می‌آید: هرگاه مقتضای لفظی یکی از دو دلیل نظارت بر دلیل دیگر باشد: یعنی بدون حکمی از عقل، لسان دلیل به گونه‌ای است که موضوع دلیل دیگر تبیین و تفسیر می‌شود. شیخ نسبت بین دو دلیل به این شکل را (حکومت) نامیده است. دلیل ناظر را (حاکم) و دلیل دیگر را محکوم می‌نامد.

تمایز قاعده حکومت با قاعده تخصیص

در تمایز این قاعده با قاعده تخصیص می‌نویسد: «التخصیص بیاناً للعام به حکم العقل وهذا بیان بلفظه». تخصیص به حکم عقل بیان عام است و حکومت به دلالت لفظی این اثر را دارد. معیار تخصیص آن است که دلیل خاص از جهت لفظی هیچ اشاره‌ای به حکم عام ندارد، بلکه تنها عقل حکم می‌کند، این جمله بیان آن عام و مربوط به آن است. ولی در قاعده حکومت، این وضع ناشی از دلالت لفظی کلام است. از همین روی در تعریف مفهوم «حکومت» این قید را که یکی از دو دلیل، به مدلول لفظی خودش، متعرض حال دلیل دیگر شود متذکر می‌شود - تمایزهای دیگری نیز وجود دارد که بیان آن‌ها از حوصله این نوشتار خارج است.

از دیگر ویژگی‌های اصل حکومت این است که دلیل حاکم، دو نوع تصرّف در موضوع دلیل محکوم می‌کند؛ به این معنا که ممکن است آن را گسترش دهد و مصادیق دیگری را در دایره شمول آن درآورد و یا از مصادیق آن بکاهد و قلمرو حکم را تضییق کند. البته این گسترش یا تضییق در دایره موضوع که سبب گسترش یا تضییق در ناحیه حکم می‌شود، به‌طور تعبّدی و ادعایی است نه حقیقی و واقعی. تعبّداً فردی بر موضوع دلیل محکوم افزوده می‌شود و یا از آن خارج می‌گردد. به تعبیر شیخ انصاری، چیزی که در حقیقت از موضوع دلیل خارج است به‌منزله فردی از موضوع دانسته می‌شود و یا بالعکس. اگر دلیل حاکم فرد یا افرادی را بر موضوع دلیل محکوم بیفزاید (حکومت به نحو توسعه) نامیده می‌شود و اگر فرد یا افرادی را از دایره آن بیرون آورد، (حکومت به نحو تضییق) است.

شیخ انصاری برای هر یک از این دو قسم مثال‌هایی ذکر می‌کند از جمله حکومت به نحو توسعه: مانند دلیل (الطواف بالبيت صلوة). به نسبت دلیل (لاصلوة الا بطهور) دلیل نخست بر دلیل دوم حاکم است، زیرا مدلول لفظی دلیل اول ناظر به دلیل دوم و مفسر آن است. طواف را در دایره صلات که موضوع دلیل دوم است قرار می‌دهد و می‌فهماند که شارع طواف را نیز مصداق تنزیلی و ادعایی صلات می‌داند، اگرچه در حقیقت و در واقع، مصداق آن نیست. وقتی طواف، فرد تعبّدی عنوان صلات، دانسته شد، احکام صلات، مانند طهارت بدن، لباس، ستر، احکام شک و... برای طواف نیز ثابت می‌شود.

حکومت به نحو تضییق: مانند دلیل (لا رباء بین الوالد والولد) یا دلیل (لا رباء بین الزوج و زوجته) به نسبت دلیل (وحرّم الرّباء). در اینجا هر یک از دو دلیل نخست بر دلیل دوم حکومت دارند، یعنی از مدلول آن دو دانسته می‌شود (ربا) که در دلیل (حرّم الرّبا) موضوع حکم حرمت قرار گرفته، ربایی است که بین افرادی جز فرزند و پدر، زن و شوهر، باشد؛ بنابراین با نفی عنوان (رباء) از آنچه بین افراد یادشده صورت می‌گیرد، موضوع دلیل دوم تضییق می‌شود. البته با این توجه که نفی (رباء)، تعبّدی و ادعایی است و گرنه در واقع و خارج، این مورد هم (رباء) است. بدین‌سان، با نفی موضوع (رباء) حکم حرمت نیز برداشته می‌شود.

مفهوم ورود

دومین نوآوری مفهومی مهم شیخ انصاری اصل «ورود» است. شیخ البته برای تبیین این قاعده، تعریفی ارائه نکرده است، اما در قالب مثال آن را به‌خوبی بیان می‌کند. بحث مستوفای او درباره ادله اجتهادی و اصول عقلی این موضوع را به‌درستی روشن می‌کند. شیخ معتقد است که بین ادله اجتهادی و اصول عقلی تعارضی نیست، بلکه همواره ادله اجتهادی بر اصول عقلی (ورود) دارند و موضوع آن را از بین می‌برند؛ زیرا موضوع در اصل برائت عقلی عدم الیّیان و در اصل احتیاط عقلی احتمال عقاب و در تخییر نبود مرجح است و باوجود دلیل اجتهادی در مورد این اصول موضوع آن‌ها مرتفع می‌شود لازم است در اینجا برای تبیین ایشان توضیحی کوتاه درباره ادله اجتهادی و اصول یا ادله فقهاتی ذکر کنیم. از دیدگاه فقیهان احکام شرعی از منابعی استنباط می‌گردد که در

شریعت، حجیت و اعتبار آن‌ها مورد پذیرش باشد. این ادله با توجه به نوع حکمی که از آن‌ها به دست می‌آید، به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف) ادله جتهادی، ب) ادله فقاهتی.

ادله اجتهادی

ادله اجتهادی به دلایلی گفته می‌شود که حکم واقعی شریعت را نشان دهند. این دلایل گاه به نحو تام و کامل حکم واقعی شریعت را می‌نمایاند و مجتهد نیز به سبب آن‌ها علم و قطع به حکم شرعی پیدا می‌کند، مانند نصوص کتاب و سنت قطعی (خبر متواتر) و گاه کشف ناقص از واقع شریعت دارند و موجب ظن به حکم می‌شوند. در این صورت اگر دلیلی شرعی و قطع آور بر اعتبار و حجیت و صحت تمسک به آن‌ها در فهم احکام وجود داشته باشد واقع‌نمایی آن‌ها تتمیم و تکمیل شده و با تعبّد از سوی شارع دلیل‌های تمام‌نما محسوب خواهند شد، مانند ظواهر کتاب، ظواهر سنت، خبر واحد ثقه، اجماع منقول و استصحاب بر مبنای عقل. اصولیان دلیل‌های ظن‌آور را (حجّت)، (امارة)، (دلیل علمی) یا (دلیل اجتهادی) می‌نامند و بیش‌تر از آن‌ها با عنوان (ادله اجتهادی) یاد می‌کنند.

دلیل‌های قطع‌آور مانند نص کتاب و سنت متواتر را (دلیل علم) می‌نامند.

ادله فقاهتی

هرگاه فقیه پس از تفحص و جستجوی کامل در منابع مربوطه حکم واقعی شریعت را در یک مورد نیابد، به قواعد و اصولی تمسک می‌جوید که فقها به کمک عقل یا شرع برای همین صورت وضع کرده‌اند. این قواعد و اصول را (ادله فقاهتی) یا (اصول عملیه) می‌نامند؛ زیرا در چنین صورتی موضوع عملی مکلف در برابر شریعت به مقتضای این اصول دانسته می‌شود. بنابراین کاربرد این قواعد در فقه به مواردی اختصاص می‌یابد که حکم واقعی شریعت برای فقیه مجهول یا مشکوک باشد. حکمی که به کمک این اصول به دست می‌آید، (حکم ظاهری) نامیده می‌شود. شیخ انصاری می‌گوید: «یسمی الدلیل الدال علی الحکم الظاهر (اصلاً) وقد تسمی بالدلیل مقیداً بالفقاهتی» دلیلی که حکم ظاهری را نشان دهد، (اصل) و گاه آن را (دلیل فقاهتی) می‌نامند. این اصول گاه با استناد به حکمی از عقل به دست می‌آیند که آن‌ها را اصول عقلی می‌نامند، مانند اصل

برائت عقلی که از حکم عقلی (قیح عقاب بلا بیان) دانسته می‌شود. اصل احتیاط عقلی که از حکم عقلی (وجوب رفع عقاب محتمل) برمی‌آید. اصل تخییر که اصلی عقلی است. زیرا عقل در صورت فقدان مرجح شرعی و عقلی برای یکی از دو طرف محتمل به تخییر حکم می‌کند و گاه، این اصول با استناد به حکمی از شرع به دست می‌آیند. در این صورت (اصول شرعی) نامیده می‌شوند. بنابراین، منظور از ادله اجتهادی، ادله‌ای است که در سطح ظنّ، حکم واقعی شریعت را نشان می‌دهند. منظور از اصول عقلی، قواعد و اصولی است که در پرتو حکمی از عقل شکل می‌گیرد و با استناد به آن‌ها به حکم ظاهری شریعت دست می‌یابیم.

شایسته است مثالی را که شیخ انصاری در مورد قاعده (ورود) بیان کرده است، ذکر کنیم. ایشان ورود داشتن ادله اجتهادی بر اصول عقلی را متذکر می‌شود و اظهار می‌کند که باوجود دلیل اجتهادی جایی برای جریان این اصول باقی نمی‌ماند. مثلاً، اصل برائت عقلی درجایی مورد استناد است که هیچ دستور و بیانی از سوی شارع نباشد، اما باوجود دلیل اجتهادی که مدلول و مضمون آن بیان دستور شارع محسوب می‌شود، موضوع و مورد این اصل به کلی از میان می‌رود. یا اصل احتیاط عقلی که موضوع آن احتمال ضرر و عقاب در جانب تکلیف محتمل است، دلیل اجتهادی که امان دهنده از عقاب محسوب می‌شود، موضوع این اصل را در حقیقت، از بین می‌برد. همین‌گونه باوجود دلیل اجتهادی، موضوع اصل تخییر منتفی می‌شود، زیرا دلیل اجتهادی، خود مرجحی شرعی برای یکی از دو طرف به شمار می‌آید. پس هرگاه یکی از دو دلیل از سوی شارع موضوع دلیل دیگر را به‌طور حقیقی و واقعی از میان بردارد، ورود نامیده می‌شود.

دو فرق اساسی بین قاعده حکومت و ورود

ابتکار شیخ انصاری در ارائه نظریه (حکومت) و (ورود)، دریچه جدیدی در شیوه استنباط احکام گشود و راهی نو، در به‌کارگیری درست عناصر و پایه‌های اجتهاد، نشان داد. درستی و اعتبار این نظریه و نیز ارزش کاربردی آن، به گونه‌ای است که فقیهان پس از وی، بی‌درنگ آن را پذیرفتند و در عملیات اجتهادی، از آن سود جستند. زیرا روشن بود که در بررسی‌ها و کاوش‌های اجتهادی احکام، دلیل‌هایی یافت می‌شود که بعضی از آن‌ها شایستگی تقدیم

بر بعضی دیگر را دارند، اما هیچ‌یک از نسبت‌های یادشده در دانش اصول، مانند خاص و عام، مطلق و مقید، نص و ظاهر، ظاهر و اظهر و امثال ذالک بین آن‌ها وجود ندارد. از طرفی، قواعد تعارض نیز، در مورد آن‌ها جاری نمی‌شود؛ زیرا هیچ‌گونه تنافی و تکاذبی با یکدیگر ندارند. این مشکل در این‌گونه موارد را به صورت معقول و منطقی در پرتو نظریه حکومت می‌توان حلّ و رفع نمود. شیخ انصاری نیز با توجّه به همین نکته، اساس این نظریه را پی ریخت و معیاری قانونمند در توجیه تقدّم دلیل‌های ناهمگون، به وجود آورد. در پرتو این ابتکار، جایگاه متمایز دلیل‌های اجتهادی از اصول و دلیل‌های فقهی باز شناخته شد. اصول که تا آن روزگار در عرض ادلّه اجتهادی نهاده می‌شد و فقیهان آن دورا معارض یکدیگر و در رتبه‌ای یکسان می‌نگریستند، این نگرش کنار رفت و (اصل) در مرتبه‌ای پس از (دلیل) جای گرفت. پس در صورت برخورد (اصول) با (ادله) باید از نحوه جمع و تقدّم سخن گفت، نه از تعارض و تساقط.

محوربندی سه‌ضلعی مباحث اصول

از دیگر ابتکارات شیخ انصاری روشی بدیعی است که وی در صورت‌بندی کتاب اصلی اصولی‌اش به کار گرفته است. وی در این کتاب روش رایج معمولی فصل‌بندی مباحث اصولی را به کنار می‌نهد و ترتیب و تنظیمی جدید به دست می‌دهد. در پی این ابتکار، مسائل و مباحث اصول، ترتیب و تنظیمی منطقی و قانونمند یافت و هر یک از عناصر اصولی، جایگاه راستین خود را پیدا کرد. چنانکه خواهیم دید، اصولی مانند (برائت) و (استصحاب) که تا آن روزگار در لابه‌لای مباحث مطرح می‌شد، در محوربندی جدید شیخ، در قالب اصول عملیه در آمد و جایگاهی جداگانه و مستقل به آن‌ها اختصاص یافت. به هر روی، با این ابتکار دانش اصول ترتیب و سامانی دوباره گرفت و شیوه طرح مباحث آن به جد بازسازی گردید. شیوه معمول در مباحث اصولی پیش از شیخ، این‌گونه بود که اصولیان پس از مباحث الفاظ، بی‌هیچ ترتیبی خاص، به بحث درباره ادله احکام، مانند کتاب، سنّت و اجماع می‌پرداختند و از ادله عقلیه، مانند «استصحاب»، «برائت»، «قیاس»، «استقراء» و گاه «ملازمات عقلیه» نیز، بحث می‌کردند. تا زمان شیخ در تقدّم یا تأخر مباحث به معیار و ملاکی همسان و قانونمند کمتر توجّه می‌شد. اما شیخ

انصاری بر پایه اصلی که خود آن را تأسیس کرد، ترتیب منطقی تدارک نمود و بدین‌سان انسجامی در مباحث اصول به وجود آورد که مورد توجه همه اصولیان قرار گرفت و از آن پس مباحث اصول بر پایه ترتیب ابتکاری وی دنبال شد. او این اصل و الگوی کلی را طرح کرد: «ان المکلف اذا التفت الی حکم شرعی فإمّا ان یحصل له الشک فیہ أو القطع أو الظن» وقتی مجتهد حکمی از شریعت را می‌نگرد یا نسبت به آن شک یا قطع و یا ظن برایش پدید می‌آید. بر همین اساس مباحث دومین بخش از علم اصول را بدین ترتیب در آورد: فالکلام یقع فی مقاصد ثلاثه: الاول فی القطع والثانی فی الظن والثالث فی الاصول العملیه. پس تمام سخن در طی سه مقصد بیان می‌شود: اول در قطع و دوم در ظن و سوم در اصل عملیه. بر اساس این ترتیب جدید، مسائل اصول (جز مباحث الفاظ) در قالب سه عنصر قطع، ظن و شک ارائه شد.

قطع

این عنوان، شامل تمامی بررسی‌هایی است که درباره (قطع) یا (علم)، در دانش اصول مطرح است. مهم‌ترین عناوین مورد بحث، در این بخش، عبارت‌اند از: حجیت قطع، انواع قطع و بیان ویژگی هر یک، راه‌های حصول قطع و اعتبار هر یک، تجزی (خلاف آمد قطع با واقع) و اقسام آن، تفاوت علم تفصیلی با علم اجمالی از جهت اعتبار، چگونگی اعتبار علم اجمالی و بررسی موارد آن و موارد مشابه.

ظنّ

این بخش به بررسی مسائلی اختصاص دارد که ظن‌های معتبر در شریعت از ظن‌های غیر معتبر بازشناخته می‌شود. مسائل این بخش عبارت‌اند از: اعتبار و حجیت ظن از دیدگاه عقل و شرع، ظن‌های معتبر آنچه به کمک آن‌ها مراد شارع از الفاظ قرآن و حدیث به دست می‌آید، ظواهر قرآن و حدیث، اجماع منقول، شهرت فتوایی، خبر واحد، اعتبار مطلق ظن (دلیل انسداد) و امثال ذالک.

شک

در این بخش که بخش اصول عملیه نامیده می‌شود، از اصول و قواعدی بحث می‌شود که در صورت عدم دست‌یابی به حکم واقعی شریعت، به کمک این اصول دستورالعمل

ظاهری شریعت استنباط می‌شود. شایان ذکر است که بیش از نصف کتاب (فرائد الاصول)، به تبیین و تشریح این اصول اختصاص یافته است. شیخ انصاری در خصوص مسائل این بخش می‌نویسد: «ان المقصود بالكلام فی هذه الرسالة الاصول المتضمنه لحکم الشبهه فی الحکم الفرعی الکلی وان تضمنت حکم الشبهه فی الموضوع ایضاً وهی منحصرة فی اربعة: اصل البرائة واصل الاحتیاط والتخیر والاستصحاب» هدف بحث در این رساله بیان اصول و قواعدی است که احکام فقهی را در موارد مشتبه و مشکوک، روشن می‌کند، اگرچه این اصول، حکم موضوع مورد شک را نیز، می‌فهماند. این‌ها منحصر به چهار اصل می‌باشند: اصل برائت، اصل احتیاط، اصل تخیر و اصل استصحاب. این اصول هم در احکامی که مورد شک است، جریان می‌یابند و حکم کلی شرع را معلوم می‌کنند، مانند جریان اصل احتیاط یا تخیر، در حکم نماز جمعه و نماز ظهر در زمان غیبت و هم در موضوعات مشکوکی که دارای حکم شرعی اند جاری می‌شوند و موضوع را معلوم می‌کنند، مانند جریان اصل استصحاب در مورد وضوی شخصی که نسبت به وضوی خود شک دارد. شیخ انصاری در سخنی که از او یاد شد، هدف اصلی در بخش اصول عملیه را تبیین و بررسی جریان اصول در احکام مشکوک، می‌داند، اما جریان این اصول در موضوعات مورد شک را هدف ضمنی می‌شمارد؛ زیرا در دانش اصول از قواعد و اصولی بحث می‌شود که در استنباط احکام کلی شریعت، نقش دارد و مجتهد را در کشف و اجتهاد این‌گونه احکام یاری می‌رساند. ولی جریان اصول در موضوعات، حکم جزئی را روشن می‌کنند. علاوه این تشخیص موضوعات وظیفه شخص مکلف است، نه وظیفه مجتهد.

خلاصه اینکه شیخ انصاری با دست یازیدن به ترتیب‌بندی جدید، مباحث علم اصول را ساختارمند نمود و آن را به علمی دارای چارچوب منطقی بدل نمود و به مسائل آن نظم و سامان بخشی. این ابتکار نیز اقبال یافت و در دانش اصول پایدار ماند.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

در پرتو آنچه گفته آمد، می‌توان نتیجه گرفت که:

اولاً، بیشترین موفقیت شیخ انصاری در ایجاد تحول علم اصول، به دومین بخش این علم، یعنی مباحث: ادله عقلیه، ادله اجتهادی احکام و اصول عملیه، مربوط می‌شود. ثانیاً، نظریه (حکومت و ورود)، ابتکار بارز و برجسته‌ای است که از سوی شیخ ارائه گردید.

ثالثاً، در پرتو این نظریه، قانونمندی تقدم برخی از ادله، نسبت به برخی دیگر آشکار گردید و تمایز جایگاه ادله اجتهادی و ادله فقهاتی نیز از یکدیگر بازشناخته شد. رابعاً، کاربرد و کارایی این نظریه در اجتهاد و استنباط احکام، موجب شد پذیرش عام یا بد و صاحب‌نظران پس از وی بیشترین توجه خود را در جهت تبیین و تکمیل زوایای آن، معطوف دارند.

خامساً، محوربندی ترتیب و تنظیم مسائل و مباحث علم اصول ابتکار دیگری بود که شیخ انصاری بدان دست یازید. بر اساس این ترتیب، مسائل دومین بخش از اصول، در قالب سه عنصر: قطع، ظن و شک، مطرح شد و نظم و سامانی نوین بر آن حاکم گردید. سادساً، با موشکافی و تحقیق بی‌ظنیر، درباره اصول عملیه توانست این اصول را به شیوه کاملاً استدلالی مطرح کند و به‌صورت روشمند آن‌ها را تبیین کند.

اگرچه شیخ اعظم یکی از قلل رفیع فقه است و دو علم «اصول فقه» و «فقه» در پرتو خلاقیت، نوآوری، مساهمت فکری و مجاهدت علمی بی‌بدیل او شکوفایی و بالندگی خاصی را تجربه نمود، اما این به‌هیچ‌وجه بدین معنا نیست که به مرزهای وجودی این دو علم رسیده‌ایم. بدیهی است که موضوعات و مسائل جدید در هر علم روش‌ها و پاسخ‌های ویژه خود را می‌طلبد. امروزه در پرتو پیشرفت‌هایی که در معرفت‌شناسی، هرمنوتیک، فلسفه تحلیلی، منطق جدید و زبان‌شناسی رخ داده است، می‌توان دو علم ارزشمند «اصول فقه» و «فقه» را بازخوانی و بازسازی نمود.

منابع

۱. انصاری، شیخ مرتضی، المکاسب، ج ۱، چاپ تبریز.
۲. انصاری، شیخ مرتضی، فرائد الاصول، ج ۱، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، قم.
۳. انصاری، شیخ مرتضی، فرائد الاصول، ج ۲، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، قم.
۴. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۵. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۹، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۶. مظفر، شیخ محمدرضا، اصول الفقه، ج ۲، نشر دانش اسلامی.
۷. مغنیه، محمد جواد، علم اصول الفقه فی ثوبه الجدید، ج ۱، دارالعلم للملایین، بیروت.
۸. میرزا موسی تبریزی، أوثق الوسائل، ج ۱، کتبی نجفی، قم.